

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این است که آیا تعلیلی که در صحیحۀ ثانیۀ زرارۀ وارد شدۀ مناسبتی با عدم وجوب اعادۀ دارد یا خیر؟ در این صحیحۀ ثانیۀ سؤال سوم زرارۀ این بود که اگر من گمان کردم به اینکه یک نجاستی اصابه کرده و تفحص کردم و نجاست را پیدا نکردم و نماز خواندم و بعد از نماز آن نجاست را دیدم. امام فرمودند لباس را بشوی اما اعادۀ واجب نیست. زرارۀ سؤال کرد که چرا اعادۀ واجب نیست؟ امام فرمود «لأنك كنت على يقين من طهارتك فشككت و ليس ينبغي أن تنقض اليقين بالشك ابدأ» بحث در این بود که این جوابی که امام(ع) داده چه ارتباطی دارد به مسئلۀ عدم وجوب اعادۀ؟ برای اینکه ظاهر سؤال این است که الآن بعد از نماز یقین پیدا کرده به نجاست و اگر اعادۀ کند نقض یقین به یقین است. الآن یقین پیدا کرده که نمازش در لباس نجس بوده، اگر اعادۀ کند نقض یقین به شک نیست بلکه نقض یقین به یقین است، لذا بزرگان در تحیر شدید قرار گرفتند که چه کنیم که این جواب امام(ع) با عدم وجوب اعادۀ سازگاری داشته باشد؟

عرض کردیم که از ظاهر عبارت مرحوم شیخ در رسائل استفاده می شود که این اشکال قابل جواب نیست، آخوند فرمود ما اگر بیائیم شرط را احراز طهارت قرار بدهیم این اشکال قابل جواب است، اشکالات مرحوم محقق اصفهانی بر آخوند را ذکر کردیم، با اشکالاتی که خود ما بر مرحوم اصفهانی داشتیم تا بحث به اینجا رسید که دو قول در مسئلۀ وجود دارد؛

1- یکی این است که طهارت شرطیت دارد حالا یا خود طهارت یا احراز طهارت، طهارت واقعیۀ و ظاهریۀ اعم از واقعی و ظاهری، اینها یک دسته هستند. یعنی جمعی از فقها یا می گویند طهارت شرط است یا احراز طهارت.

باز این نکته را تکرار می کنم که فرق بین احراز طهارت و طهارت در این است که احراز قابل کشف خلاف نیست، یعنی نمی شود بگوئیم جایی کسی احراز کرده ولی کشف خلاف شده، اگر احراز را شرط دانستیم خود احراز امرش دائر مدار وجود و عدم است، یا احراز کرده یا نکرده! تا احراز کرد شرط آمده، این دیگر قابل انکشاف خلاف نیست، اما طهارت مستحبۀ و ظاهریۀ قابل کشف خلاف است.

علی ای حال یک گروه می گویند یا طهارت شرط است یا احراز طهارت، آنهایی که می گویند طهارت شرط است می گویند اعم از طهارت واقعی و طهارت ظاهری، یعنی هیچ فقیهی نداریم که بگوید فقط طهارت واقعیۀ شرط برای نماز است.

2- اما یک گروه گفتند اصلاً بحث اینطور نیست؛ ما باید بحث را بیاوریم در مانعیت نجاست مثل مرحوم اصفهانی که فرمود

آنچه مانعیت دارد نجاست است، اصلاً طهارت از خبث شرط برای نماز نیست، آنچه که هست این است که نجاست مانعیت دارد.

کلام ایشان را ذکر کردیم خودمان هم عرض کردیم که طبق آن پنج احتمالی که مرحوم اصفهانی بیان کردند آنچه مطابق با ظاهر روایات است همان احتمال چهارم است. و بعد کلام مرحوم آقای صدر را ذکر کردیم که عمده‌ی مطلب ایشان این بود که مسئله‌ی شرطیت و مانعیت در بعضی از فروض مثل هم است، در بعضی از فروض ثمره و نتیجه‌اش جدای از یکدیگر است، عمده‌ی کلام مرحوم آقای صدر حول این محور بود.

ادامه بحث

اینجا دو مطلب دیگر باقی مانده که این را بگوئیم و بعد خودمان اظهار نظر و جمع‌بندی کنیم: یک مطلب این است که از کلمات مرحوم نائینی قدس سره استفاده می‌شود که ما چه طهارت را شرط بدانیم و چه نجاست را مانع بدانیم، این جواب امام معصوم(ع) در صحیحه ثانی زراره مناسبت با عدم وجوب اعاده دارد، چون مرحوم اصفهانی به مرحوم آخوند و به همه‌ی کسانی که طهارت را شرط می‌دانند فرموده اگر ما طهارت را شرط قرار بدهیم در یک بن‌بستی قرار می‌گیریم و این جواب با آن عدم وجوب اعاده تناسبی ندارد و راه تخلص را مرحوم اصفهانی در این دید که ما بگوئیم نجاست مانع است، کدام نجاست مانع است؟ نجاستی که لم تقم الحجة علی عدمها که این را هم مفصل توضیح دادیم و نکته‌ی دقیقی هم دارد. فرمود این مانعیت دارد، اگر ما نجاست معلومه را مانع قرار ندادیم و گفتیم نجاستی که لم تقم الحجة علی عدمها مانع است، اما اگر یک نجاستی قامت الحجة علی عدمها این دیگر مانعیت ندارد و در نتیجه باید بگوئیم نجاستی که مانع نیست نجاستی است که قامت الحجة علی عدمها.

مرحوم اصفهانی فرمود اگر این راه را برویم این جواب امام برای عدم وجوب اعاده خیلی تناسب پیدا می‌کند و به قول خودشان حسن التعلیل در اینجا محقق می‌شود. اما مرحوم نائینی اولاً مسئله را آورده روی نجاست معلومه و نمی‌گوید نجاستی که لم تقم الحجة علی عدمها، بعد هم می‌فرماید به نظر ما چه طهارت را شرط بدانیم و چه نجاست را مانع بدانیم در هر دو صورت می‌فرمایند این تعلیل امام برای عدم وجوب اعاده، حسن.

2) مطلب دیگر این است که مرحوم آقای خوئی قدس سره در مصباح الاصول می‌فرماید اساساً بین اینکه ما طهارت را شرط بدانیم یا نجاست را مانع بدانیم هیچ ثمره‌ای وجود ندارد! لا ثمره بین القولین، می‌فرمایند این نزاع گرچه یک نزاع معروفی است و ثمراتی هم برایش ذکر شده، آن ثمرات را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند اینها درست نیست و نظر شریف ایشان این می‌شود که اصلاً این نزاع لغو است، بین این قول به شرطیت طهارت و مانعیت نجاست هیچ ثمره‌ای مترتب نمی‌شود.

تا اینجا گفتیم به نظر ما حق با مرحوم اصفهانی است در اصل اینکه از روایات مانعیت نجاست استفاده می‌شود، گفتیم بعد از مرحوم اصفهانی مرحوم آقای بروجردی قدس سره در کتاب نهاية الاصول، مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه در استصحابشان، اینها تبعیت کردند. اما نه آن نجاستی که ایشان می‌گوید لم تقم الحجة علی عدمها، همین نجاست معدومه و همان احتمال چهارم و روایاتش را هم خواندیم، بعضی از این روایات را در ذهن بسپارید، مثل روایتی که امام فرمود «إِنْ كَانَ عَلِمَ» اینجا باید اعاده کند «و إِنْ لَمْ يَعْلَمْ لَا تَجِبُ الْإِعَادَةُ» که صریح در تفصیل بین نجاست معلومه و نجاست غیر معلومه است.

مرحوم آقای خوئی می‌گویند به نظر ما ولو گفتیم بین شرطیت طهارت و مانعیت نجاست ثمره‌ای مترتب نمی‌شود اما مع ذلک ما از روایات شرطیت طهارت را استفاده می‌کنیم نه مانعیت نجاست را.

اما هنوز حل نکردیم این تعلیل «لأنك كنت على يقين من طهارتك» با این عدم وجوب اعاده چه تناسبی دارد؟ لذا این باقی می ماند که این دو نظر را هم الآن ذکر کنیم و بعد در انتها نتیجه گیری کنیم.

دیدگاه محقق نائینی

مرحوم نائینی می فرماید^[1] ما هم روی فرض شرطیت طهارت و هم روی فرض مانعیت نجاست ارتباط این تعلیل «لأنك كنت على يقين من طهارتك» با عدم وجوب اعاده را برای شما روشن می کنیم. قبل از این یک مقدمه ای را ذکر می کنند و می فرمایند ما یک مطلبی را در بحث قطع موضوعی فراموش مان شده به شما بگوئیم ولی اصلش باید در آنجا گفته شود. می فرمایند ما دو نوع قطع موضوعی داریم؛

قسم اول قطع موضوعی صفتی است. اگر قطع در موضوع یک دلیلی اخذ بشود بما أنه صفة من اوصاف النفس، برای شارع مطلوب باشد این صفت، می شود قطع موضوعی صفتی، که حالا ظاهراً می گویند برایش مثال واقعی هم نیست! ولی این یک نوع فرض است.

قسم دوم قطع موضوعی طریقی است یعنی شارع می خواهد برای شما قطع حاصل بشود اما خود این قطع بما أنه صفة من اوصاف النفس برای شارع مطلوبیت و موضوعیت ندارد. بما أنه طریق إلى الواقع مطلوبیت دارد اما باید خود قطع حاصل شود.

می فرمایند می خواهیم یک قسم سومی در اینجا برای شما اضافه کنیم و آن قسم سوم این است که:

اخذ العلم في الموضوع، مولا قطع را در موضوع اخذ کند، بما أنه منجز للأحكام و موجب لاستحقاق العقوبة عند المصادفة و المعذورية عند المخالفة، می فرماید مولا می گوید من می گویم اگر قطع پیدا کردی منتهی کدام قطع را می گویم؟ قطعی که عنوان منجزیت و معذرت دارد، یعنی اگر مطابقت با واقع درآمد شما استحقاق ثواب داری و اگر با آن مخالفت کردید استحقاق عقوبت داری و اگر مخالف با واقع درآمد معذوری. قطع موضوعی تنجیزی به عنوان المنجزية.

در قطع موضوعی طریقی شارع نمی آید این را منجز قرار بدهد، شارع نمی آید این را معذر قرار بدهد ولو ممکن است عقل همان قطع موضوعی طریقی را منجز و معذر بداند، بالأخره قطع پیدا کرده، عقل قطع را منجز و معذر می داند اما در این نوع سوم خود شارع در اینجا می گوید من قطعی را در موضوع قرار دادم به عنوان المنجزية و به عنوان المعذرية.

در ما نحن فيه اگر مولا گفت من قطع به نجاست را موضوع قرار می دهم، می گویم اگر علم به نجاست پیدا کردی این نماز باطل است. اینجا این قطع بما أنه صفة من الاوصاف مطرح نیست و بما أنه طریق إلى النجاسة هم مطرح نیست یعنی شارع نمی خواهد بگوید قطع هم یکی از راهایی است که تو را به نجاست می رساند این هم مطرح نیست. پس به چه عنوان مطرح است؟ می گوید وقتی تو قطع به نجاست پیدا کردی این قطع به عنوان اینکه احکام نجاست را برای تو منجز می کند مطرح است. از احکام نجاست این است که نمی شود با آن نماز بخواند، یعنی الآن این قطع سبب می شود که این شخص برایش جایز نباشد با لباس نجس بیاید نماز بخواند، قطع به نجاست منجز واقع نیست بلکه منجز خود احکام نجاست است، شارع به این عنوان این را اخذ می کند، حالا ممکن است مطابق با واقع هم در بیاید یعنی این واقع هم نجس باشد و ممکن است نجس نباشد! اما می گوید من قطعی که منجز نجاست هست را مانع از نماز قرار می دهم. اگر قطع موضوعی طریقی باشد می گوئیم بعداً معلوم شد اشتباه بوده، بعداً معلوم شده که اینجا نجاست نبوده، لذا باید بگوئیم این کالعدم است. اما اگر موضوعی منجز است یعنی اگر شما قطع دارید به اینکه این نجس است این احکام نجاست الآن در اینجا تثبیت می شود، حالا اگر واقعاً شما قطع به نجاست پیدا کردید این

لباس هم نجس بود، ایستادید و نماز خواندید اینجا استحقاق عقوبت داری. اگر قطع به طهارت پیدا کردی و نماز خواندی ولو در واقع هم نجس باشد شما معذورید، یک چنین شقّ ثالثی را مرحوم نائینی در اینجا درست کرده است.

توضیحی که ما عرض می‌کنیم این است که در قطع موضوعی طریقی تنجیزی از ناحیه شارع برای این قطع نیست، اما در قسم سوم شارع می‌گوید این قطع به نجاست را اگر پیدا کردی من همین را منجّز قرار می‌دهم، یعنی منجّزیتش من ناحیه الشارع است، نه من ناحیه ذات القطع، قطع شئونی دارد، قطع بما أنّه صفةً، بما أنّه طریقٌ، بما أنّه منجّزٌ، شارع می‌گوید من به این جهت قطعی که منجّز است را موضوع قرار دادم، می‌گویم «إذا قطعت بالنجاسة» کدام قطع؟ قطع به عنوان اینکه منجّز برای نجاست باشد، وقتی می‌گوئیم منجّز للنجاسة یعنی منجّز للأحكام النجاسة.

شقّ سومی که ایشان مطرح کرده می‌گوید قطعی که عنوان منجّزیت دارد. ذهن این بزرگان بالأخره چون روی این مسائل خیلی فکر کردند در بعضی از نقاط به یک اشتراکی می‌رسند، می‌شود گفت ولو مرحوم نائینی النجاسة المعلومه را به عنوان مانع قرار می‌دهد و ظاهر عبارتش همین است اما این کلمه‌ی تنجّزی که در اینجا نائینی آورده همان حجّتی است که مرحوم اصفهانی در عبارت حاشیه‌ی کفایه آورده و اگر یادتان باشد اصفهانی در آنجا فرمود مراد از حجّیت، حجّیت لغوی یا اصولی (حجّیت اصولی یعنی حدّ وسط) نیست، مراد معذّریّت است. حالا مرحوم نائینی به جای معذّر، منجّز قرار داده و می‌فرماید شارع می‌تواند بگوید من قطع به نجاست از حیث اینکه منجّز و معذّر، از این حیث برای من در باب صلاة دخالت دارد، نه از حیث وصفیّت و نه از حیث طریق إلى الواقع، نه از حیث منجّزیت و معذّریّت. آن وقت نتیجه‌اش همین می‌شود که می‌خواهند بگویند با استصحاب این منجّزیت می‌آید با قاعده‌ی طهارت این منجّزیت می‌آید با بیّنه این منجّزیت می‌آید، همه در اینجا تحقق پیدا می‌کند.

شاید در عبارات بعد نائینی هم باشد ایشان می‌گوید به جای «النجاسة المعلومه» بگوئیم «النجاسة المنجّزة»، نائینی می‌فرماید در این شقّ سوم به جای النجاسة المعلومه می‌گوئیم النجاسة المنجّزة، آنچه که مانعیّت از نماز دارد این نجاست منجّزه است.

در اشکال به مرحوم آقای خوئی خواهیم گفت اگر طهارت را شرط قرار دادید یک معنای عام دارد، اما اگر نجاست را مانع قرار دادید نجاست منجّزه مانع است، نجاست منجّزه اگر مانع شد یا طهارت اگر شرط شد این ثمره دارد که در جواب ایشان این را عرض خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «أنّ الطهارة الواقعيّة ليست شرطاً للصلاة و لا النجاسة الواقعيّة مانعة عنها، بل للعلم بالنجاسة و الطهارة دخل في الصحة و الفساد، و قد تقدّم في مبحث القطع: أنّ أخذ العلم في موضوع حكم يتصوّر على وجهين: أحدهما - أخذ العلم في الموضوع بما أنّه صفة قائمة في نفس العالم. ثانيهما - أخذه في الموضوع بما أنّه طريق و كاشف عن الواقع. و نزيد في المقام وجهاً ثالثاً ينبغي أن يجعل ذلك استدراكاً لما فات منّا في مبحث القطع، و هو أخذه في الموضوع بما أنّه منجّز للأحكام و يوجب استحقاق العقوبة عند المصادفة و المعذوريّة عند المخالفة.

فانّ هذه الجهات الثلاث كلّها مجتمعة في العلم، فيمكن لحاظه و أخذه في الموضوع بكلّ واحد منها، و يترتّب على ذلك قيام الطرق و الأصول المحرزة و غيرها مقامه، فانّه على الوجه الأوّل لا يقوم شيء من الطرق و الأصول مقامه، و على الوجه الثاني تقوم الطرق و خصوص الأصول المحرزة مقامه و لا تقوم الأصول الغير المحرزة مقامه - كما تقدّم تفصيل ذلك في مبحث القطع - و على الوجه الثالث تقوم الطرق و مطلق الأصول مقامه سواء كانت محرزة للواقع أو لم تكن فكلّ أصل كان منجّزاً للواقع يقوم مقامه و لو كان مثل أصالة الحرمة المجعلّة في باب الدماء و الفروج و الأموال، بل و لو كان مثل أصالة الاحتياط في أطراف

إذا عرفت ذلك فاعلم: أنّ أخذ العلم في باب الطهارة و النجاسة الخبيثة يتصوّر على وجوه: أحدها: أن يكون العلم بالطهارة شرطا لصحة الصلاة. ثانيها: أن يكون العلم بالنجاسة مانعا عنها. و على التقدير الثاني فيمكن أن يكون قد اعتبر العلم من حيث كونه طريقا إلى النجاسة، و يمكن أيضا أن يكون اعتباره من حيث كونه منجّزا لأحكام النجاسة. و أمّا اعتباره من حيث الصفتية: فهو ممّا لا يحتمل في المقام، بل قد تقدّم في مبحث القطع: أنّ أخذ العلم على وجه الصفتية مجرّد فرض لم نعثر على مورد له في الفقه، فالذي يحتمل في أخذ العلم في باب الطهارة و النجاسة الخبيثة موضوعا لصحة الصلاة و فسادها أحد وجوه ثلاثة:

الأول: أخذ العلم بالطهارة شرطا لصحة الصلاة.

الثاني: أخذ العلم بالنجاسة من حيث كونه طريقا مانعا عن صحة الصلاة.

الثالث: أخذ العلم بالنجاسة من حيث كونه منجّزا لأحكامها مانعا عنها.

و على التقدير الثلاثة يصحّ التعليل الوارد في الرواية و ينطبق على المورد. أمّا على الوجه الأول: و هو كون العلم بالطهارة شرطا لصحة الصلاة، فالتعليل بالاستصحاب إنّما هو لبيان أنّ المكلف كان واجدا للشرط لأنّه محرز للطهارة بمقتضى الاستصحاب فلا تجب عليه إعادة الصلاة [1] فيستفاد من التعليل كبرى كلية، و هي «أنّ كلّ من كان محرزاً للطهارة لا تجب عليه الإعادة» نظير التعليل بالإسكار لحرمة شرب الخمر، فيكون حاصل التعليل هو «أنك أيّها السائل لما كنت متيقّن الطهارة قبل الدخول في الصلاة و شككت و كان حكمك الاستصحابي هو البناء على طهارتك فأنت محرز للطهارة فلا تجب عليك الإعادة» لأنّ الشرط لصحة الصلاة حاصل و هو إحراز الطهارة، فيكون الشرط هو الأعمّ من الطهارة المستصحية و الطهارة الواقعية. نعم: حسن التعليل بالاستصحاب بناء على شرطية إحراز الطهارة يتوقّف على أن يكون التعليل لبيان كبرى كلية و هي: عدم وجوب الإعادة على كلّ من كان محرزاً للطهارة، و هذا لا يختصّ بالمقام بل يطرد في جميع موارد منصوص العلة، فإنّ تعليل حرمة شرب الخمر بالإسكار لا يحسن إلّا بعد أن تكون العلة وردت لإفادة كبرى كلية، و هي: حرمة كلّ مسكر، و ذلك واضح.

و أمّا على الوجه الثاني: و هو كون العلم بالنجاسة مانعا عن صحة الصلاة، فيستقيم التعليل أيضا، سواء كان اعتبار العلم لكونه منجّزا أو لكونه طريقا، و سواء كانت العلة المجموع المركّب من المورد و الاستصحاب و هو قوله عليه السلام «لأنك كنت على يقين من طهارتك فشككت و لا ينبغي لك أن تنقض اليقين بالشك» أو كانت العلة خصوص الاستصحاب و إنّما ذكر المورد توطئة لذكر العلة، فإنّ التعليل بذلك إنّما يكون لإفادة أنّ النجاسة في مفروض السؤال ليس لها منجّز، لعدم العلم بها تفصيلا أو إجمالا، و الشكّ فيها ملغى بحكم الاستصحاب فلا موجب لإعادة الصلاة، لأنّه لم يتحقّق ما أخذ موضوعا لوجوب الإعادة، فإنّه لم يحصل ما يوجب تنجيز أحكام النجاسة، و المفروض: أنّ الموضوع لوجوب الإعادة هي النجاسة المنجّزة بوجه.

فالتعرّض لذكر المورد في الرواية إنّما هو لبيان عدم حصول العلم بالنجاسة ليتحقّق الطريق أو المنجّز لها، و التعرّض لذكر الاستصحاب لبيان أنّ الشكّ في النجاسة ملغى بحكم الشارع

و حاصل الكلام: هو أنّه يصحّ التعليل الوارد في الرواية، سواء قلنا: بأنّ الشرط لعدم وجوب الإعادة هو عدم العلم بالنجاسة، أو قلنا: بأنّ الشرط هو إحراز الطهارة، فعلى كلا التقديرين: لا إشكال في التعليل، لأنّ منشأ الإشكال إنّما كان هو التعليل بالاستصحاب لعدم وجوب الإعادة بعد انكشاف الخلاف و ظهور وقوع الصلاة مع نجاسة الثوب، فيتخيّل أنّ ذلك يوجب أن يكون المورد من نقض اليقين باليقين لا من نقض اليقين بالشكّ. «فوائد الأصول للنائيني، ج 4، صص 347-343.

